



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۱۴۰۲-۱۴۰۱

جلسه چهارم؛ سه شنبه ۱۴۰۱/۰۹/۱۵ (ویرایش اولیه)

۲. استدلال به روایات «لَا يَبْطُلُ حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ» و امثال آن

استدلال دیگر، تمسک به روایاتی است با این مضمون که «لَا يَبْطُلُ حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ» و یا روایاتی که می‌فرماید «لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ» که مضمونش خیلی قوی‌تر است. این استدلال شاید در نظر بعضی یکی از ادله روشن در ما نحن فيه باشد که می‌توان از آن استفاده کرد نشر پول اضافی حرام است. این روایات متعدد بوده و سند بعضی آنها تمام است، از جمله:

۱. صحیحہ ابی عبیدۃ الحذاء:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ أَعْمَى فَقَالَ عَيْنٌ صَحِيحٌ. فَقَالَ: إِنَّ عَمْدَ الْأَعْمَى مِثْلُ الْخَطَايَا هَذَا فِيهِ الدِّيَّةُ فِي مَالِهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ فَالدِّيَّةُ عَلَى الْإِمَامِ وَلَا يَبْطُلُ حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ. وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ وَكَذَا الصَّدُوقُ.^۱

أبی عبیدۃ الحذاء می‌گوید: از امام باقر عليه السلام در مورد شخص نابینائی پرسیدم که چشم فرد سالمی را کور کرده است. حضرت فرمودند: همانا عمد شخص نابینا مثل خطا است که باید دیه از اموال او پرداخت شود و اگر مالی نداشت دیه بر امام عليه السلام است و حق هیچ مسلمانی باطل نمی‌شود.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، کتاب القصاص، ابواب القصاص فی النفس، باب ۳۵، ح ۱، ص ۸۹ و الکافی، ج ۷، ص ۳۰۲ و تهذیب الاحکام، ج

۱۰، ص ۲۳۲ و من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۱۴.

همچنین در مصححه حلبی و محمد بن مسلم^۲ و نیز صحیحہ حلبی^۳ و موثقہ سماعه^۴ وارد شده «لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ» که در ادامه این شاء الله این روایات را می خوانیم.

وجه استدلال به این روایات در ما نحن فیه چنین است: کسانی که پول - مثلاً اسکناس - در اختیار دارند، با مقدار مشخصی از این اسکناس ها فرضاً توان خرید یک سبد کالا را دارند. پس دارندگان اسکناس یک حق ثابتی دارند و اگر کسی با اسکناس خود یک سبد کالا را خریداری کند عرفاً گفته نمی شود به ناحق خریده است. حال اگر کسی اسکناس بیشتری را تولید و منتشر کند حتی با فرض اینکه هیچ عنوان حرام دیگری بر فعل او منطبق نباشد، از آنجا که چاپ و نشر اسکناس اضافی موجب می شود ارزش پول های دست مردم کاهش پیدا کند، لذا با این کار حق ثابت دارندگان اسکناس را از بین برده و آن را باطل کرده است، بدین جهت مشمول روایات «لَا يَبْطُلُ حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ» یا «لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ» می شود و می توان روایات زیاد دیگری را هم در اینجا اضافه کرد، از جمله روایاتی که امر به «اقامه حق، اقامه قسط» و عدل^۶

۲. همان، ج ۱۹، کتاب الوصایا، باب ۲۰، ح ۳، ص ۳۱۰ و الکافی، ج ۷، ص ۴ و تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۱۸۰:

و [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ هَلْ تَجُوزُ شَهَادَةُ أَهْلِ مِلَّةٍ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ؟ قَالَ: نَعَمْ إِذَا لَمْ يَوْجَدْ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ جَارَتْ شَهَادَةُ غَيْرِهِمْ إِنَّهُ لَا يَضِلُّ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ. وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ مِثْلَهُ.

✓ همان، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۴۰، ح ۱، ص ۳۸۹ و من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۴۷:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلْبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع هَلْ تَجُوزُ شَهَادَةُ أَهْلِ الدِّقَةِ عَلَى غَيْرِ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ؟ قَالَ: نَعَمْ إِنْ لَمْ يَوْجَدْ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ جَارَتْ شَهَادَةُ غَيْرِهِمْ إِنَّهُ لَا يَضِلُّ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ.

۳. همان، ج ۲۷، کتاب القضاء، ابواب كيفية الحكم و احكام الدعوى، باب ۱۴، ح ۱۸، ص ۲۷۰ و بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۵۳۴:

سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فِي بَصَائِرِ الدَّرَجَاتِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الرَّبِيعِ الْوَرَّاقِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ (وَ مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ عَنْ مِثَاجِ الْمَدَائِنِيِّ) عَنِ الْفَضْلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي كِتَابِهِ إِلَيْهِ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْضِي بِشَاهِدٍ وَاحِدٍ مَعَ يَمِينِ الْمُدَّعِي وَ لَا يَبْطُلُ حَقُّ مُسْلِمٍ وَ لَا يَرُدُّ شَهَادَةُ مُؤْمِنٍ.

۴. همان، کتاب الشهادات، باب ۴۰، ح ۴، ص ۳۹۰ و الکافی، ج ۷، ص ۳۹۸ و تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۵۲:

وَ عَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ شَهَادَةِ أَهْلِ الْمِلَّةِ. قَالَ فَقَالَ: لَا تَجُوزُ إِلَّا عَلَى أَهْلِ مِلَّتِهِمْ فَإِنْ لَمْ يَوْجَدْ غَيْرُهُمْ جَارَتْ شَهَادَتُهُمْ عَلَى الْوَصِيَّةِ لِأَنَّهُ لَا يَضِلُّ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ. وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ.

۵. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۶، ص ۱۵۸:

خُطْبَةُ يَوْمِ الْأَضْحَى رَوَى أَبُو مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ عَلِيًّا ع خَطَبَ يَوْمَ الْأَضْحَى فَكَثِرَ وَ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ عَلَى مَا هَدَانَا وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَبْلَانَا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ ... وَ أَحْسِنُوا إِلَى نِسَائِكُمْ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَ اضْطَفُوا الْحَدِيثَ وَ آذُوا الْأَمَانَةَ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ وَ كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الِيمِزَانَ وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ لَا تَعْرَنُكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْعَزُورُ إِنَّ أَبْلَغَ الْمُؤَعَّلَةِ وَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ كَلَامُ اللَّهِ ثُمَّ تَعَوَّذَ وَ قَرَأَ سُورَةَ الْإِحْلَاصِ وَ جَلَسَ كَالرَّائِدِ الْعَجَلَانِ ثُمَّ

می‌کند» و وقتی کسی حقّ ثابت دیگری را از بین می‌برد به این معناست که خلاف عدل، قسط و خلاف آنچه که مورد دستور شارع بوده عمل کرده است.

نظیر این بحث را با مرحوم آسید محمود شاهرودی رحمته الله داشتیم و مطلب را چنین تقریب می‌کردیم ولی ایشان اشکال می‌کردند: وقتی کسی که دارای یک نظام حقوقی است این حرف را می‌زند که «لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ» و امثال آن، به این معناست که چیزی که در نظام حقوقی من به عنوان «حقّ» شناخته شده «لَا يَصْلُحُ ذَهَابُهُ»، اما دیگر شامل حقّی نمی‌شود که در نظام حقوقی دیگری به عنوان حق - ولو حقّ عرفی - شناخته شده باشد.

این حرف هم خودش قوّت دارد و هم از فرد با قوّتی صادر شده است. البته ما به ایشان چنین جواب دادیم: علی الفرض شارع طبق محاورات عرفیه سخن می‌گوید، لذا الفاظی را که به کار می‌گیرد در همان معانی عرفی به کار می‌گیرد مگر در جایی که ثابت شود یک حقیقت شرعیه داریم و یا اینکه قرینه‌ای باشد که در معنای دیگری - ولو مجازاً - به کار رفته است. بنابراین شکی نیست که حقّ، چیزی نیست که شارع برای آن اصطلاحی جعل کرده باشد و بلاشبهه حقیقت شرعیه‌ای در مورد آن نداریم، بلکه یک مفهوم عرفی است. و هکذا در این روایت و نظایر آن هم قرینه‌ای نداریم که حقّ در معنای دیگری غیر از معنای عرفی به کار رفته باشد.

در آنجا چنین مثال زدیم که اگر فرضاً شارع فرموده بود «يُحْتَرَمُ الرَّئِيسُ» یا «اَكْرَمُ الرِّسَاءِ» و خود شارع هم تعدادی رئیس تعیین کرده بود و مردم هم نزد خودشان رؤسایی داشتند، آیا می‌توان گفت این اوامر مخصوص رؤسایی است که خود شارع قرار داده و شامل رئیس عرفی نمی‌شود؟! ظاهر این است که «رئیس» یک معنای عامی دارد که شامل هر دو دسته می‌شود، و بلکه بالاتر گفتیم رؤسای عرفی را بالأصله شامل می‌شود؛ چون یک معنای عرفی است و مقصود کسی است که مردم او را به عنوان رئیس می‌شناسند و امر و نهی او را قبول می‌کنند و «رئیس» را که شارع قرار داده نیز از باب حکومت قبول می‌کنند؛ به این معنا که چون شارع فرموده رؤسا را احترام کنید و سپس فرموده فلانی رئیس است - علی فرض اینکه عرف آن فرد را رئیس نداند - در این صورت فرمایش شارع **حاکم** بر فهم عرف است و آن فرد را هم باید به

نَهَضَ فَقَالَ عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنُسْتَعِزُّ بِهِ وَنَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ وَذَكَرَ بَاقِيَ الْخُطْبَةِ الْقَصِيرَةِ نَحْوًا مِنْ خُطْبَةِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ.

٦. وسائل الشیعة، ج ١٥، کتاب الجهاد، ابواب جهاد النفس و ما یناسبه، باب ٣٧، ح ١، ص ٢٩٣ و الکافی، ج ٢، ص ١٩٧.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ غَالِبِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ رُوحِ ابْنِ أُخْتِ الْمُعَلَّى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: اتَّقُوا اللَّهَ وَاعْبُدُوا فَإِنَّكُمْ تَعْبُونَهُ عَلَى قَوْمٍ لَا يَعْبُدُونَ.

عنوان فرد اعتباری عنوان «رئیس» اکرام کرد. لذا خدمت مرحوم شاهرودی و کسانی که در آن جلسه حاضر بودند گفتیم فرقی بین «اکرم رئیس یا یحترم رئیس» با «لَا يَبْطُلُ حَقُّ أَمْرٍ مُسْلِمٍ يَا لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ» وجود ندارد.

سید خویی^۷ اعلی الله مقامه نیز نظیر این استدلال را در بعض مباحث فقهی دارند که اگر مسلمانی در ارض غربت مرگش فرا برسد و غیر از اهل ذمه کسی نباشد که شاهد بر وصیت بگیرد - مثلاً به کسی بدهکاری دارد یا از کسی طلب دارد و هكذا - روایت بیان می کند با همان تفصیلی که در قرآن کریم^۸ آمده می توان ذمی را به عنوان شاهد بر وصیت گرفت و شهادتش پذیرفته می شود. و در ذیل روایت مطلب چنین تعلیل شده که «لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ». روایت چنین است:

۲. صحیحہ حلبی:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عُبيدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: هَلْ تَجُوزُ شَهَادَةُ أَهْلِ الذِّمَّةِ عَلَى غَيْرِ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ؟ قَالَ: نَعَمْ، إِنْ لَمْ يَوْجَدْ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ جَازَتْ شَهَادَةُ غَيْرِهِمْ إِنَّهُ لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ.^۹

حلبی می گوید از امام صادق عليه السلام پرسیدم آیا شهادت اهل ذمه بر غیر ذمی ها نافذ است؟ حضرت فرمودند: بله اگر شاهد مسلمان نباشد شهادت غیرمسلمانان نیز جایز است، همانا از بین رفتن حق کسی درست نیست.

۳. مصححه حلبی و محمد بن مسلم:

و [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ هَلْ تَجُوزُ شَهَادَةُ أَهْلِ مِلَّةٍ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ؟ قَالَ:

۷. مبانی تکملة المنهاج (القضاء و الحدود)، ص ۱۰۵:

بل يظهر من بعض الروايات نفوذ شهادة أهل ملة على ملة أخرى إذا لم يوجد الشاهد منهم، كصحیحة الحلبي و محمد بن مسلم عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: سألته هل تجوز شهادة أهل ملة من غير أهل ملتهم؟ «قال: نعم، إذا لم يوجد من أهل ملتهم جازت شهادة غيرهم، إنه لا يصلح ذهاب حق أحد»

و صحیحة الحلبي الأخرى، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام هل تجوز شهادة أهل الذمة على غير أهل ملتهم؟ «قال: نعم، إن لم يوجد من أهل ملتهم جازت شهادة غيرهم، إنه لا يصلح ذهاب حق أحد»

۸. سورة مبارکه بقره، آیه ۲۸۲.

۹. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۴۰، ح ۱، ص ۳۸۹ و من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۷.

نَعَمْ إِذَا لَمْ يُوجَدْ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ جَازَتْ شَهَادَةُ غَيْرِهِمْ إِنَّهُ لَا يَصْلَحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ.^{١٠}

محمد بن مسلم می گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم آیا شهادت دادن اهل ملتی برای غیر هم آیینش نافذ است؟ حضرت فرمودند: بله در صورتی که شاهدی از اهل ملت خودش پیدا نشود، شهادت دادن کسی که هم آیین او نیست در حق او نافذ است، همانا شایسته نیست حق کسی از بین برود.

روایت این روایت همه از ثقات و اجلاء هستند و به خاطر پدر علی بن ابراهیم یعنی ابراهیم بن هاشم که جلالت و وثاقتش معلوم است اما تصریح به وثاقتش نشده، از آن تعبیر به مصححه یا حسنه کالصحیحه می شود. در آنجا این بحث مطرح شده که آیا شهادت ذمی و غیرمسلمان فقط در صورتی که آن مسلمان در ارض غربت باشد معتبر است و یا اینکه در غیر ارض غربت هم می تواند ذمی را شاهد بگیرد؛ خصوصاً در صورتی که آن مسلمان اختیار ندارد و مثلاً حمله قلبی رخ داده و دارد می میرد و اطرافش فقط اهل ذمه هستند؟

بعضی گفته اند تعلیلی که وجود دارد یعنی «لَا يَصْلَحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ» عمومیت دارد و فرقی نمی کند آن مسلمان در بیابان باشد یا در سفر، در خانه باشد یا ارض غربت و هکذا. اما سید خویی^{١١} اعلی الله مقامه می فرماید: این تعلیل مختص به مورد روایت است و نمی توان گفت اطلاق دارد؛ چراکه نقض می شود به عدم قبول شهادت ذمی و غیرمسلم در غیر باب وصیت؛ مثلاً دو نفر با هم معامله ای می کنند و می خواهند ذمی را شاهد بگیرند، در این صورت شاهد گرفتن ذمی صحیح نیست؛ زیرا یکی از شرایط قبول شهادت در

^{١٠} وسائل الشیعة، ج ١٩، کتاب الوصایا، باب ٢٠، ح ٣، ص ٣١٠ و الکافی، ج ٧، ص ٤ و تهذیب الاحکام، ج ٩، ص ١٨٠.

^{١١} مبانی تکملة المنهاج، ص ١٠٢.

الثالث: ذهب أكثر الفقهاء إلى عدم اختصاص الحكم بما إذا كان المسلم بأرض غربة. و ذهب جماعة إلى الاشتراط، منهم: الشيخ (قدس سره) في المبسوط و ابن الجنيد و أبو الصلاح، و هو الصحيح، و تدلّ على ذلك صحيحة أحمد بن عمر و صحيحة هشام بن الحكم المتقدمتان المؤيدتان برواية حمزة بن حمران المتقدمّة.

و بذلك یقید إطلاق ما دلّ على قبول شهادة أهل الكتاب للمسلم في الوصية مطلقاً، كصحيح ضريس الكناسي، قال: سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن شهادة أهل الملل هل تجوز على رجل مسلم من غير أهل ملّتهم؟ «فقال: لا، إلّا أن لا يوجد في تلك الحال غيرهم، و إن لم يوجد غيرهم جازت شهادتهم في الوصية، لأنّه لا يصلح ذهاب حقّ امرئ مسلم و لا تبطل وصيته»، و مؤثّق سماعة المتقدّم.

و قد يقال: إنّ التعليل الوارد في الصحيحة من أنّه لا يصلح ذهاب حقّ امرئ مسلم و الوارد في المؤثّقة من أنّه لا يصلح ذهاب حقّ أحد يقتضي عموم الحكم و عدم اختصاصه بما إذا كان المسلم بأرض غربة، و ليس من البعيد أن يكون التقييد في الآية الكريمة و في الروايات من جهة وروده مورد الغالب، و بذلك يعمّ الحكم ما إذا لم يكن الموصي بأرض غربة.

و لكنّه يندفع بأنّه لا يمكن الأخذ بإطلاق التعليل، و ذلك للجزم بعدم قبول شهادة غير المسلم على المسلم في غير الوصية مطلقاً، فالحكم لا يكون دائراً مدار العلة قطعاً، فلا موجب لرفع اليد عن ظهور الآية المباركة و الروايات في اشتراط قبول الشهادة بما إذا كان الموصي بأرض غربة.

غير باب وصيت، ايمان است؛ در نتیجه شهادت كافر صحيح نیست^{۱۲} و كأنّ مانند این است که شاهد ندارد، لذا باید طبق ايمان و بقیة راههایی که وجود دارد حکم کرد. بنابراین چون این تعلیل نقض می‌شود پس معلوم می‌شود «لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ» عمومیت ندارد تا بتوان در هر جایی که علی الفرض بناست حقی از بین برود به آن تمسک کرد.

ما در آن مباحث در جواب به این کلام گفتیم: مانعی ندارد که به اطلاق دلیل مادامی که تقییدی وارد نشده تمسک کنیم. بله، در مورد شاهد در قضاوت در غیر باب وصیت، فرض این است که دلیل گفته باید اسلام یا حتی ايمان داشته باشد، اما در سایر موارد اگر دلیلی نباشد باید به اطلاق «لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ» تمسک کنیم، کما اینکه خود ایشان نیز در بحث إعتاق أمّة مزوجه این کار را کرده است. در آنجا این مسئله مطرح شده که اگر أمه‌ای مزوجه بود و بعد آزاد شد، این أمه اختیار دارد که نکاحش را فسخ کند^{۱۳} ولی اگر صبیّه یا مجنونه بود که خودش نمی‌توانست تصمیم بگیرد، در این صورت می‌توان به اطلاق «لَا يَبْطُلُ حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ» یا «لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ» تمسک کرد و گفت ولیّ این صبیّه یا مجنونه حقّ فسخ نکاح را دارد؛ چراکه اگر ولیّ حقّ فسخ نداشته باشد، موجب ذهاب حقّ صبیّه یا مجنونه می‌شود که جایز نیست. بنابراین باید قائل شویم ولیّ صبیّه یا مجنونه چنین حقی را دارند.^{۱۴}

۱۲. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۴، ص ۱۱۵:

الثالث الإيمان فلا تقبل شهادة غير المؤمن وإن اتصف بالإسلام لا على مؤمن ولا على غيره لا تصافه بالفسق والظلم المانع من قبول الشهادة نعم تقبل شهادة الذمي خاصة في الوصية إذا لم يوجد من عدول المسلمين من يشهد بها ولا يشترط كون الموصي في غربة وباشترطه رواية مطرحة.

✓ تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية (ط - الحديث)، ج ۵، ص ۲۴۴:

المطلب الثالث: الإيمان وفيه ستة مباحث:

الأول: لا تقبل شهادة الكفار مطلقاً إلا في الوصية على ما يأتي، ولا تقبل في غير ذلك على أحد من المسلمين إجماعاً.

✓ غنية النزوع إلى علمي الأصول والفروع، ص ۴۰:

ولا تقبل شهادة العدو على عدوه، ولا الشريك لشريكه فيما هو شريك له، ولا الأجير لمستأجره، ولا شهادة ذمي على مسلم إلا في الوصية في السفر خاصة عندنا، بشرط عدم أهل الإيمان.

۱۳. موسوعة الإمام الخوئي، ج ۳۳، ص ۱۱۲:

فصل في الطوارئ وهي العتق والبيع والطلاق. أما العتق، فإذا أعتقت الأمة المزوجة كان لها فسخ نكاحها إذا كانت تحت عبد بل مطلقاً وإن كانت تحت حرّ على الأقوى.

۱۴. همان، ص ۱۲۲:

إن كانت صبيّة أو مجنونة، فالأقوى أنّ وليّها يتولّى خيارها. والوجه في ذلك أنه وإن لم يرد نصّ يدلّ على ثبوت الولاية في المقام بخصوصه،

بعضی به این روایات حتّی در بحث مالکیت معنوی هم تمسّک کرده و تصریح کرده‌اند کسی که اختراعی می‌کند یا شعری می‌سراید یا کتابی می‌نویسد و هکذا، عرف برای او حقّی قائل می‌شود و از آنجا که روایات می‌فرماید: «لَا يَبْطُلُ حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ» یا «لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ»، لامحاله اگر کسی خلافش عمل کند، إذهاب و إبطال حقّ دیگری کرده است و ابطال حقّ دیگری هم مصداق «ظلم و بغی» است که در آیه شریفه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ﴾^{۱۵} از آن نهی شده است.

خلاصه اینکه با توجّه به این روایات مبارکه که متعدد هم هستند و بیان می‌کنند «لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ»، «لَا يَبْطُلُ حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ» و امثال آن، می‌توان گفت هر چیزی که عرفاً حقّ است، إذهاب و إبطال آن مورد نهی قرار گرفته است، از جمله «قدرت خرید پول» که به عنوان یک حقّ عرفی شناخته شده است، لذا اگر کسی با چاپ و نشر پول اضافی موجب شود این حقّ از بین برود، خلاف عدالت و ظلم انجام داده و جایز نیست.

والحمد لله رب العالمين

تقرير و تنظيم: جواد احمدی

منابع یابی: فرید قیاسی

إِلَّا أَنْ حَقَّ الْمُسْلِمِ فِي مَالِهِ وَدَمِهِ وَعَرَضِهِ لَمَّا كَانَ مُحْتَرَمًا، إِذْ «لَا تَبْطُلُ حَقُوقُ الْمُسْلِمِينَ فِيمَا بَيْنَهُمْ» عَلَى مَا فِي صَحِيحَةِ يَزِيدَ الْكِنَاسِيِّ وَ «لَا يَصْلَحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ» عَلَى مَا فِي صَحِيحَةِ الْحَلَبِيِّ كَانَ لَا بَدَّ مِنْ تَدَارُكِهَا. وَ حَيْثُ إِنَّ مِنَ الْوَاضِحِ أَنَّ الْحَقَّ الْعَرَضِيَّ لَا يَقْلُ حُرْمَةُ عَنِ الْحَقِّ الْمَالِيِّ وَ قَدْ وَرَدَ فِيهِ أَنَّ حُرْمَةَ مَالِ الْمُسْلِمِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ فَلَا بَدَّ مِنْ احْتِرَامِهِ، وَ لَمَّا كَانَ صَاحِبُ الْحَقِّ عَاجِزًا عَنِ اسْتِيفَائِهِ وَ غَيْرَ قَادِرٍ عَلَيْهِ لِصُغَرِ أَوْ جُنُونِ، كَانَ مِنْ مَقْتَضَى طَبِيعَةِ الْحَالِ انْتِقَالَهُ إِلَى الْوَلِيِّ خَاصَّةً إِذْ لَيْسَ لِكُلِّ مُسْلِمٍ الْقِيَامُ بِتَحْصِيلِهِ، بَلَا خِلَافٍ.

و الحاصل أنه و إن لم يرد في هذه الصورة نصّ خاص يدلّ على ثبوت الولاية لوليها، إلّا أن في الأدلّة العامّة ما يكفي.

۱۵. سورة مبارکه نحل آیه ۹۰.